

به نام خدا

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر ایران
مدیر مسئول: عبدالرسول وصال
زیر نظر شورای سردبیری
دبیر تحریریه: معصومه یزدانی
دبیر اجرایی تحریریه: فریبا دیندار



همکاران این شماره:

فریددانش فر، نسترن فتاحی، مریم فیاضی
زهره شاهی، سولماز خواجهوند، حانیه شجاعی، فائزه دائمی
حمید حاجی میرزایی، محبوبه ساعدی

مدیر هنری و طراح جلد: سهیل نوری
صفحه آرایی: مجید مرادی
ویراستار: نیلوفر نیک بنیاد
عکاس: سینا اسلامی
تصویرگر: سمانه صلواتی
چاپ: شرکت چاپ جام جم
با تشکر از وحیده بهزادی و اکبر اسماعیلی

کاشفی

ویژه نامه روزنامه شهروز
برای نوجوانان

شماره ۲۲ - چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۹۳



هدیه

نسترن فتاحی

آواز فرشته

چون خدای تعالی بندهای را دوست دارد و او عمل کوچکی انجام دهد، خدا او را پاداش بزرگ دهد.

امام جعفر صادق (ع)

خدای مهربان من

خدای مهربان من، یادم نمی آید آخرین بار چه وقتی، کسی به خاطر بودنم و کاری که کرده ام، شاد شده است؟ روزها آن قدر پر از اتفاق است که حتی به سختی یادم می آید خودم آخرین بار چه طور شاد شده ام و دلم خواسته تا کسی که زمینه ای این شادی را فراهم کرده، همیشه خوش باشد. اما تو همه ای اتفاق ها را می بینی. می دانی اگر روزی کسی از ته قلبش خواسته باشد تا دست من هیچ وقت درد نگیرد، روزی که درد به سراغم بیاید خواسته اش را انجام دهی. خدای عزیز من! من همه ای این ها را می دانم اما گاهی که اتفاقات و حوادثی را می بینم و می شنوم، غم تمام وجودم را می گیرد. تو حتما این ها را هم می بینی. خدای عزیز! من یک انسان هستم، با قلبی کوچک. روزهایی که خاکستری اند و من نمی توانم حجم بدی آن ها را بفهمم، تو هستی و همه را می بینی. می شود به کوچکی قلبم نگاه کنی و کمی از مهربانی ات را به من هدیه کنی؟ می شود آدم ها کم تر در این دنیا اندوه ببینند و حوادث این قدر ناغافل بر سر قلب هایشان آوار نشود؟ خدای عزیزم، من خوشحال می شوم اگر بدانم تو به حرف هایم گوش می دهی. بعد از هر خواهشم آسمانت لبخند می زند و روزگار یک «چشم» شیرین می گوید. آن وقت کم تر خجالت می کشم از این که با تو حرف بزنم و چیزهایی که قلب کوچکم آرزو می کند، برایت تعریف کنم. خدای مهربان من! دلم برایت تنگ می شود. می شود همیشه با تو حرف بزنم؟ می شود آدم های دیگر را شاد کنم و برای شان خبر ببرم که خدا آن قدر مهربان است که همه چیز را می بیند و تو با هدیه دادن اتفاق های خوب، نشان شان بدهی که راست می گویم؟ خدای عزیز من! می شود هوای قلب ما آدم ها را داشته باشی؟

دوربین مخفی

چند وقت پیش ها که من دوربین مخفی هم مثل خیلی از شما یک کنکوری بنده بودم، دوستی داشتم که دخترخاله اش رتبه ای یک کنکور سال قبلیش شده بود. این دوستم که حتی از من هم بنده خداتر (!) بود هر طرف را نگاه می کرد (حتی وسط پیام های بازرگانی تلویزیون) یک نفر داشت دخترخاله اش را به رخاش می کشید و توصیه می کرد که دیگران باید از او یاد بگیرند. راستش من هم با این که مثل خیلی از آدم ها خودم دخترخاله داشتم، اما دلم می خواست از دخترخاله ای او یاد بگیرم. اصلا این که یک نفر را بگذاری جلوی چشمت و از روش زندگی اش که موفقیت آمیز بوده یک کپی خلاقانه بکنی، کیفی می دهد که لبس زدن بستنی در ظهر تابستان نمی دهد! حتما شما هم یک نفر یا نفراتی را دارید که الگوی تان کنید. نه؟ اگر می خواهید بدانید نوجوان های هم سن شما الان چه جور الگوهای شان را انتخاب می کنند یک نگاهی به صفحه ۶ بیندازید.

البته این قضیه به من و دوستم و دخترخاله و نوجوان های صفحه ۶ محدود نمی شود. مثلا ما در تحریریه یک همکار شریفی داریم. نه این که آدم شریفی باشد (البته شاید هم باشد!!!) منظورم این است که دانشگاه شریف درس می خواند. حالا ما اعضای تحریریه همه یک صدا و هماهنگ دست به دست هم داده ایم به مهر تا مریم میرزاخانی ریاضی دان بزرگ ایرانی که این روزها جهانی هم شده است را الگوی این همکار شریفی مان کنیم. وقتی الگویی به این خوبی دور و بر آدم هست، چرا راه دور برود؟ بد می گویم؟ چرا زل زده اید به من؟ نکند مریم میرزاخانی را نمی شناسید؟ پس این بار به سبک کتاب های درسی: ر.ک. ص ۱۳ (یعنی رجوع کنید به صفحه ۱۱۳)

عه! عه! همکار شریفی مان آمد. تا شما دارید رجوع می کنید به صفحه ۱۳، من بروم ببینم از دیروز که برایش الگو تعریف کرده ایم چه کار کرده. کاپی، مدالی، لوح تقدیری، چیزی گرفته یا نه؟! -

آهای! کجا فرار می کنی؟ صبر کن ببینم!

